

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۴۸ - بخش سوم - کلام شیخ طوسی و بررسی آن
معنای «من ارتضی»
تاریخ: ۲۱ آذر ۱۴۰۱
مصادف با: ۱۷ جمادی الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۱۵

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از بخش دوم آیه ۴۸ سوره بقره، عرض کردیم برخی اساس شفاعت را منکر شده‌اند که شبهات آنها را به همراه پاسخ ذکر کردیم؛ برخی ضمن پذیرش اصل شفاعت، آن را صرفاً برای جذب کمال و ازدیاد منافع و ثواب دانسته‌اند و شمول آن را نسبت به گناهان کبیره و اهل معاصی کبیره انکار کرده‌اند؛ ادله اینها هم ذکر شد و مورد بررسی قرار گرفت. به علاوه، ادله شمول شفاعت نسبت به اهل معاصی هم بیان گردید فی الجمله. در برخی از این ادله ممکن است جای شبهه و اشکال باشد، اما اجمالاً این مدعا قابل اثبات است.

کلام شیخ طوسی

نتیجه و جمع‌بندی این بحث از یک جهت مناسب است و آن اینکه آیا شفاعت صرفاً برای دفع عقاب و عذاب از اهل معاصی است یا برای جذب ثواب و منفعت و کمال هم صورت می‌گیرد؟ در ادامه آن بحث که کمی به درازا کشید، پاسخ به این سؤال هم مهم است که بالاخره آیا شفاعت اختصاص دارد به رفع عذاب و عقاب از اهل معاصی یا اعم است؟ گروهی مدعی عدم شمول نسبت به اهل معاصی شده‌اند و گفته‌اند این اختصاص به ازدیاد ثواب برای مؤمنان دارد؛ اما وقتی اصل صلاحیت شمول شفاعت بلکه شمول شفاعت نسبت به اهل معاصی ثابت شد، حالا آیا اختصاص به اینها دارد یا آن گروه اول را هم دربرمی‌گیرد؟ تا اینجا اینکه شفاعت برای رفع عذاب و عقاب است، ثابت شد؛ اما آیا با شفاعت می‌توان به زیاد شدن ثواب و ارتقاء درجه و جذب کمالات کمک کرد یا نه. اینجا برخی مثل شیخ طوسی نسبت داده به اصحاب ما که اساساً شفاعت برای رفع عقاب و عذاب و نقص است؛ این ظهور در آن دارد که مثلاً گناه کبیره‌ای صورت گرفته باشد و با شفاعت برطرف می‌شود و عقاب برداشته می‌شود.^۱

بررسی کلام شیخ طوسی

اما به نظر می‌رسد وجهی برای اختصاص شفاعت به رفع عذاب و عقاب وجود ندارد؛ یعنی همانطور که شفاعت با شرایط خودش و البته با صلاحیت‌ها و قابلیت‌هایی که مشفوع له پیدا می‌کند می‌تواند عقاب و عذاب را از صاحب گناه کبیره برطرف کند، می‌تواند به ازدیاد منفعت و ثواب برای کسانی که اهل معصیت و گناه کبیره نبودند، کمک کند؛

۱. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۲۱۰.

می تواند برای آنها هم نافع و کارآمد باشد. این را با ملاحظه چند نکته می توانیم اثبات کنیم.

حقیقت شفاعت با توجه به توضیحاتی که ما ذکر کردیم، یعنی یک نوع وساطت در افاضه به موجودی که قابلیت اخذ و پذیرش فیض الهی را داشته باشد. گفتیم شفیع یعنی زوج؛ وقتی بین این دو سنخیت ایجاد می شود، این قابلیت را پیدا می کند که از فیض عالی برخوردار شود، این چه محذوری دارد که ولو این موجودی که مورد شفاعت قرار می گیرد، نقص به آن معنا نداشته باشد، ولی با کمک شفیع به مراتب بالاتر برسد. البته خود ضعف در کمال یا عدم واجدیت مرتبه بالاتری از کمال، این خودش یک نقص است؛ نقص یک امر اضافی و نسبی است. بله، ممکن است کسی اهل گناه کبیره نباشد، اما این پایین ترین مرتبه سیر صعودی انسان به سوی کمال مطلق است؛ کسی که فعل واجبات داشته باشد و ترک محرّمات. اما این مبدأ حرکت و آغاز استکمال وجودی انسان است؛ خیلی باید تلاش کند از حیث معرفت پیدا کردن، عمق معرفت، مراتب کمالیه ای که برای نفس انسانی قابل تصور است. لذا ما وقتی حقیقت شفاعت را در نظر می گیریم که وساطت برای ارتقاء و برای نجات دادن و بهره مندی از فیض الهی است و وقتی نگاه می کنیم که قابلیت در مشفوع له وجود دارد، در آیات و روایات هم هیچ دلیلی نداریم که شفاعت اختصاص به صاحبان گناهان کبیره دارد. درست است که بیشتر ادله ناظر به کسانی است که اهل معصیت و گناه کبیره هستند، اما اختصاص از آنها استفاده نمی شود.

بنابراین با ملاحظه این مقدمات و با ملاحظه حقیقت شفاعت و وجود آمادگی در مشفوع له برای بهره مندی از فیض الهی، با وجود شرایط و محقق بودن ظرفیت ها و اینکه فیض برای کسی که در مرتبه پایین تری از کمال هست، این است که او را به یک مرتبه بالاتری سوق بدهد. همه اینها را که در نظر می گیریم، می بینیم محذور و مانعی در برابر شمول شفاعت نسبت به جذب کمالات و ازدیاد ثواب و بالاتر رفتن درجه انسان و مرتبه بالاتری از قرب پیدا کردن، وجود ندارد. لذا باید بگوییم اینکه شیخ طوسی شفاعت را اختصاص داده به موارد رفع عقاب و عذاب و رفع نقص صحیح نیست.

البته توجه داشته باشید مرحوم شیخ طوسی تعبیر رفع نقص دارد؛ می گوید این مختص رفع نقص است. رفع نقص لزوماً به معنای رفع عقاب نیست؛ رفع نقص به معنای عام شامل انسان هایی هم که اهل گناه کبیره نیستند اما در یک مرتبه پایین تری از کمالات هستند، هم می شود. لذا ممکن است مثلاً منظور شیخ طوسی این باشد که نسبت به ذوات مقدسه انبیاء و اولیاء و کسانی که نقصی در وجودشان نیست، شفاعت نسبت به آنها معنا ندارد، چون آنها به آن کمالات واصل شده اند و رسیده اند ولی در مورد غیر آنها قابل تصور است.

به هر حال شفاعت همانطور که می تواند عقاب و عذاب را برطرف کند، ثواب را هم زیاد کند؛ می تواند منافع اخروی و معنوی انسان را بیشتر کند، می تواند انسان را بهره مند از کمالات بالاتر و مراتب بالاتر کمالیه کند. این هم در ادامه بحث گذشته لازم بود که بالاخره این ادله ای که ما از دو طرف ذکر کردیم، باید این جهت هم معلوم می شد که شفاعت علاوه بر رفع عقاب و عذاب از صاحبان گناهان کبیره، می تواند به منظور ارتقاء درجه و مرتبه و بهره مندی از ثواب بیشتر هم

مؤثر باشد. ممکن است ما دلیلی مشخصاً بر این امر از روایات در خصوص مسأله شفاعت نداشته باشیم؛ همانطور که گفتم، نوع ادله‌ای که در مورد شفاعت وارد شده بیشتر ناظر به رفع عذاب و عقاب است. البته من خیلی جستجو نکردم که در ادله و روایات، غیر از ادله عامه، به طور خاص ببینم روایاتی داریم که شفاعت را برای این منظور هم نقل کرده باشد یا نه. منظور از ادله عامه ادله‌ای است که به طور کلی افاضه الهی و سریان وجود و فیض از ناحیه خداوند به همه موجودات و افاضه کمالیه خداوند به موجودات را ثابت می‌کند؛ به طور کلی هر موجودی در این عالم، چه در عالم ماده و چه در عوالم مافوق، در حال شدن و طی مسیر استکمال هستند، تمام عالم تکوین اینطور است؛ اصلاً این عالم دارد از قوه به سمت فعل حرکت می‌کند، دائماً در حال شدن و در حال پوست انداختن است؛ در حال فعلیت یافتن قوه‌هاست. به قول برخی از اهل فن، این عالم یک وجود کش‌دار است که از قوه محض شروع شده و می‌رود تا می‌رسد به فعلیت محض؛ آن زمان، زمانی است که همه استعدادها و قوا در این عالم به فعلیت رسیده و فعلیت تامه پیدا می‌کند. غیر از آن ادله‌ای که این افاضه را اثبات می‌کند و مقتضای وجود سلسله علل است، شفاعت در عالم تکوین برای استکمال موجودات و در عالم تشریح برای هدایت‌ها و راهنمایی‌های تشریحی انبیاء و اولیاء از طرف خداوند همیشه برای استکمال و ارتقاء مرتبه کمالی انسان وجود دارد، عرض کردم من فرصت جستجو نداشتم که ببینم دلیل خاصی بین روایات هست که براساس آنها که شفاعت برای بهره‌مندی بیشتر از ثواب صورت می‌گیرد؟ البته در بعضی از آیات قرآن هست که حسنات چند برابر و اضعاف مضاعف محسوب می‌شود؛ اینکه انسان کار خیر کند، عندالله چند برابر محاسبه می‌شود؛ در مسأله قرض، «من یقرض الله قرضاً حسناً» یا مثلاً کارهایی شبیه این؛ یا برای بعضی از کارها ثواب‌های فوق العاده در نظر گرفته‌اند، برای زیارت امام حسین (ع)، مثلاً یک گام در راه زیارت امام حسین (ع) برداشتن معادل چه مقدار از ثواب و پاداش الهی است؛ بله، ما در مورد بعضی از اعمال حسنه داریم پاداش‌های فوق العاده در نظر گرفته‌اند، یا اینکه بعضی از حسنات باعث اذهاب سیئات و برخی گناهان می‌شود، در این هم تردیدی نیست. اما بحث این است که آیا در مسأله شفاعت می‌توان گفت انسان مؤمن مسلمانی که اهل معصیت و گناه کبیره نیست، با شفاعت شافعان ثواب و پاداش و بهره‌مندی او از نعمت‌های اخروی الهی بیشتر می‌شود؟ این را باید در روایات جستجو کرد، به غیر از ادله عامه‌ای که عرض کردم ممکن است این معنا را برساند.

معنای «من ارتضی»

نکته دیگری که در ضمن ادله مطرح شد، این است که کسانی که اهل معصیت کبیره هستند، اینها مسلماً مشمول شفاعت قرار می‌گیرند و ادله فراوانی هم بر این مطلب دلالت می‌کند؛ لکن بر طبق آیه «لا یشفعون الا لمن ارتضی»، این شامل کسانی است که «ارتضی عنهم». منظور از «لمن ارتضی» یعنی لمن ارتضی عن دینه و اعتقاداته، نه لمن ارتضی بجمیع جوانبه. یک وقت است می‌گوییم شفاعت فقط شامل کسانی است که خداوند از آنها راضی باشد؛ رضایت تارة به این است که به تمام معنا اعتقاد و عمل و دین و رفتار شخص مورد رضایت خداوند باشد؛ اگر رضایت به آن معنا منظور

باشد، طبیعتاً دیگر نیازی به شفاعت ندارد. یعنی هم مرضی از حیث اعتقادی و هم مرضی از حیث عمل؛ عمل و اعتقاد او مورد رضایت خداست. اگر اینطور باشد، او از این جهت برای رفع عقاب نیاز به شفاعت ندارد؛ ممکن است برای ازدیاد ثواب نیازمند شفاعت باشد. پس منظور از «لمن ارتضی» یعنی من ارتضی بحسب اعتقاده، ولو از حیث عمل مورد رضایت نیست. آن چیزهایی که برای خداوند مهم است و به باورها و اعتقادات انسان مربوط می‌شود، اعتقاد به مبدأ و توحید است؛ مشرک و کافر نباشد که طبق ادله به هیچ وجه شفاعت شامل کفار و مشرکین نمی‌شود. کسی که به مبدأ و معاد باور و ایمان داشته باشد، توحید را باور دارد، معاد و بازگشت به سوی خدا را هم ایمان داشته؛ به نبوت رسول خدا(ص) هم ایمان داشته است؛ کسی که این اعتقادات را داشته باشد، طبیعتاً از حیث عمل اگر معصیت کرده باشد، خداوند تبارک و تعالی شفاعت شافعان را برای او می‌پذیرد. رضایت به معنای عام و به معنای جامع مسلم منظور نیست؛ ما از خود پیامبر گرامی اسلام(ص) روایت داریم که می‌فرماید «إِنِّي أَدْخُرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»^۱ این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند؛ من شفاعتم را نگه داشته‌ام و ذخیره کرده‌ام برای اهل کبائر از امت. اینکه می‌گوید «من امتی» یعنی امت پیامبر(ص) کسانی هستند که خدا را قبول دارند، معاد را قبول دارند و نبوت و رسالت پیامبر(ص) هم مورد پذیرش آنها قرار گرفته است و الا عنوان «امتی» شامل آنها نمی‌شود. امت پیامبر یعنی امت مسلمان. حداقل شرط اسلام، اعتقاد به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر و معاد است. شفاعت را برای اینها می‌فرماید ذخیره کردم. پس این رضایت از حیث اعتقاد است؛ البته قبلاً هم گفتیم که این نباید باعث تجری مسلمانان شود که وقتی پیامبر ذخیره کرده شفاعت خودش را برای امت خودش، پس هر کاری خواستیم بکنیم، پیامبر ما را شفاعت می‌کند. این شبهه را قبلاً پاسخ دادیم؛ اینطور نیست که برای همه اهل کبائر این تحقق پیدا کند. آنچه با این مطالب ثابت شده، امکان شفاعت است؛ اینکه شفاعت را خداوند تبارک و تعالی از پیامبر بپذیرد، این ممکن است؛ اما آیا واقعاً این شرایطش فراهم می‌شود و آیا واقعاً ما بهره‌مند از زمینه‌ها می‌شویم یا نه، این قابلیت را پیدا می‌کنیم یا نه، این هیچ معلوم نیست. لذا این سبب تجری نخواهد شد.

بحث جلسه آینده

آیا شفاعت نسبت به خود پیامبر و اولیاء هم معنا دارد؛ این را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»